سیاست خارجی روسیه در آسیا

گزینشی از

سفرنامه یوجین سکایلر در قوقند، بخارا و کولجه

نیویارک، ۱۸۷۶

برگردان: پروفیسور دکتور لعل زاد

لندن، اپریل ۲۰۲۳

فهرست

سیاست روسیه در آسیای مرکزی

اول – بخارا

دوم – افغانستان

پیشگفتار برگردان

یوجین سکایلر (۱۸۴۰ – ۱۸۹۰) پژوهشگر، نویسنده و کارمند سیاسی سده نزدهم و یکی از اولین سه امریکایی که مدرک دکتورا از یک دانشگاه امریکا گرفت. او نخستین مترجم آثار ایوان تورگینوف و لیو تولستوی به انگلیسی است. او اولین کارمند سیاسی امریکایی است که از آسیای مرکزی روسیه بازدید کرد و به عنوان سر قنسول امریکا در استانبول، نقش کلیدی در اطلاع‌رسانی جنایات ترکیه در بلغاریه در ۱۸۷۶ در جریان قیام اپریل داشت. او در سال های ۱۸۶۳ زبان روسی را فراگرفت و در ۱۸۶۷ به عنوان قنسول در مسکو (شهر دوم روسیه) تعیین شد. در بهار ۱۸۶۸ اولین سفر خود به کناره آسیای مرکزی را انجام داد و با یک تاجر روسی از طریق ولگا به سامارا و سپس به اورنبورگ رفت که در آن زمان پایگاه نظامیان روسیه بود. روس‌ها در ۱۸۶۶ خانات بخارا را اشغال کردند و به سمت سمرقند پیشروی نمودند. او در ۱۸۷۳ یکی از اولین خارجی‌های بود که برای بازدید از فتوحات جدید روسیه در آسیاسی مرکزی دعوت شد. این سفر او ۸ ماه را در بر گرفت و اطلاعات جغرافیایی فراوانی بدست آورد (نقشه ۱ دیده شود).

اثر دو جلدی او در باره سفرهایش به آسیای مرکزی زیر عنوان «سفری در ترکستان روسی، قوقند، بخارا و کولجه» در ۱۸۷۶ در امریکا و انگلیس نشر شد که مانند گزارش او به وزارت خارجه، نقش روسیه در آسیای مرکزی را مفید خواند: «باوجود ایرادات فراوان در اداره کشور، حاکمیت روسیه در کل برای بومیان مفید است و غیرعادلانه خواهد بود اگر حمایت خود را پس گیرد و آن‌ها را در هرج و مرج و زیر حاکمیت لجام گسیخته حاکمان مستبد و متعصب بگذارد».

جلد اول کتاب، شامل ۸ فصل (جلگه‌ها، سیر دریا، تاشکند، زندگی مسلمانان در تاشکند، بازارها و تجارت، سمرقند، وادی زرافشان، خجند و کورامه) و جلد دوم شامل ۷ فصل

(قوقند، بخارا، ایسیک قول و سیمیریچ، خجند، اداره روسیه، سیاست خارجی روسیه در آسیا، کارزار خیوه و پیامدهای آن) است که تنها فصل «سیاست خارجی روسیه در آسیا» برگردان شده است (برگردان بخش‌های قوقند، کاشغر و کولجه نیز حذف شده است).

آنچه در این فصل دلچسب است، وضعیت کاملا مشابه خانات آسیای مرکزی با حکومت های سرداران خودکامه اوغان در کابل، پشاور، قندهار و هرات است (برای معلومات بیشتر در این مورد به «گزارش سفرهای چارلز میسون در افغانستان و...، ۱۸۴۴» مراجعه شود). دلچسب تر از همه، نقش سران متعدد یا چندین فرماندار کل روسیه در آسیای مرکزی، ارتباط مستقیم آن‌ها با خان‌های مستقل و نیمه مستقل یا همسایه ها و به ویژه پیشروی‌های خودسرانه آن‌ها بوده است که باعث به صدا درآمدن زنگ خطر در لندن و نیاز «مذاکرات برای رفع هیجان و سوئ ظن» انگلیس‌ها با روس‌ها می‌شود [چون در اروپای غربی چنین تصور وجود داشت که این پیشروی‌ها (مانند گرفتاران «تیوری توطیه» امروزی)، کاملا مطابق «برنامه‌های روسیه» و «سیاست واحد» آن است].

این مذاکرات در اوایل ۱۸۶۹ آغاز می‌شود و در مورد ایجاد یک «**منطقه بیطرف، دولت‌های مستقل یا نیمه مستقل یا حوزه نفوذ وغیره**» در بین دو امپراتوری گفتگو می‌شود. پس از چندین کنفرانس، سرانجام روی ایجاد یک «**حوزه نفوذ در بین دو امپراتوری**» موافقت می‌شود که «افغانستان باید شامل حوزه نفوذ انگلیس و شمال آن شامل حوزه نفوذ روسیه باشد». اما آنچه این مذکرات را دشوار و به مشکل مواجه می‌سازد، تثبیت «**مرزهای واقعی افغانستان**» است. پس از چند سال مذاکره، انگلیس‌ها در یک پیشنهاد ۴ ماده ای در اکتوبر ۱۸۷۲، رود اکسوس/آمو را به عنوان مرز شمال افغانستان به روس‌ها پیشکش می‌کنند. روس‌ها در اول این پیشنهاد را با دلایلی رد می‌کنند؛ اما برای «جلب رضایت و تعهد انگلیس‌ها مبنی بر تضمین عدم تجاوز یا اشغال بیشتر شیرعلی» آن را می‌پذیرند. گلادستون نخست وزیر انگلیس در یک سخنرانی در پارلمان انگلیس در اپریل ۱۸۷۳، مسئولیت تعهد انگلیس مبنی بر تضمین عدم تجاوز/اشغال شیرعلی را رد

می‌کند و روس‌ها به این امر به عنوان انکار رسمی کل معامله از سوی انگلیس نگاه می‌کنند (یعنی روسیه می‌تواند در صورت بروز مشکلات از سوی شیرعلی، از اکسوس عبور نموده و او را مجازات کند؛ مگر اینکه ترتیبات جدیدی اتخاذ گردد)**!**

بنابراین، مذاکرات متوقف گردید و «موضوع در همان جایی باقی ماند که پیش از آغاز مذاکرات (۱۸۶۹-۱۸۷۲) بود، با این تفاوت که توافقی در مورد **مرزهای افغانستان** بدست آمد». به این ترتیب، بار نخست، امپراتوری‌های روسیه و انگلیس توافق می‌کنند که جنوب رود آمو به عنوان «مناطق زیر حاکمیت افغان‌ها» یا «افغانستان» شناخته شود (لیکن مرزبندی سرحدات شمال در زمان عبدالرحمن و توسط هیئت‌های روس-انگلیس در ۱۸۸۵-۱۸۸۸، اما بر همین مبنا، صورت می‌گیرد). قرار معلوم، نیروهای افغان در ۱۸۷۳ برای سرکوب ناآرامی‌های مردم بدخشان فرستاده می‌شود که حاضر به تسلیمی در برابر افغان‌ها نبودند و این موضوع باعث آزردگی مقامات تاشکند می‌شود که در توافق خود با انگلیس، آن را به حاکمیت شیرعلی واگذار کردند**!**

در این دوران، عبدالرحمن خان به عنوان پناهنده در سمرقند است؛ در اول، درخواست مداخله روسیه در افغانستان و قول واگذاری آن را به روسیه می‌دهد. اما وقتی به تاشکند می‌رود، درخواست ۴ ماده‌ای را پیشنهاد می‌کند که مطالعه آن برای دوستان و علاقمندان تاریخ کشور و پاسخ روس‌ها بسیار ارزشمند است. زیرا در بسیاری از جهات، با شرایط امروز کشور، موضعگیری همسایه‌ها و قدرت‌های متخاصم جهانی همخوانی دارد.

لعل زاد

لندن، ۸ اپریل ۲۰۲۳



نقشه ۱. آسیای مرکزی (مسیر سفر سکایلر در آسیای مرکزی، ۱۸۷۳)

سیاست روسیه در آسیای مرکزی

وصیت پتر کبیر

ماهیت جعلی وصیت نامه پتر کبیر اکنون به قدری ثابت شده است که بحث در مورد اصولی که در آنجا برای فتح اروپا و آسیا وضع شده است یا بررسی دلایلی که چنین سیاستی را تاکید می کند، پوچ خواهد بود [جعل وصیت نامه پتر کبیر مطابق به میل ناپلیون برای ترساندن اروپا بود تا بهانه و دستاویزی برای ورود با کارزار مسکو او بدهد. این بار اول در کتابی زیر عنوان «در مورد پیشروی اقتدار روسیه از پیدایش تا آغاز سده نزدهم» آشکار شد که در پاریس در ۱۸۱۲ نشر شد... دلایل محکمی بر این باور وجود دارد که یگانه وصیت نامه که از پتر کبیر به جا مانده است – نام بردن همسرش به عنوان جانشین او است – که توسط کاترین و منشیکوف فورا پس از مرگ او جعل شده است].

سیاست روسیه

پروفیسور گریگوریف که از دانش عمیق و نزدیک تاریخ و ادبیات کشور و تجربه عملی در اورنبورگ به عنوان حاکم ترکان کوچک قرغیز برخوردار است، مسلما بزرگترین مقام روسیه در آسیای مرکزی است، تزلزل، جهل و کمبود حس نیت سیاست روسیه در قبال آسیا را از زمان پتر کبیر تا الکساندر دوم به وضوح نشان داده است. موقعیت رسمی کنونی او دلیل عدم تماس او به سیاستی را توضیح می دهد که در دوران حکومت کنونی در پیش گرفته است. اما نظرات او در مورد آن موضوع را می توان در نامه های "مسکو" پیدا کرد.

سیاست روسیه را نمی توان تنها از اشغال و گسترش سرزمین ها بدون در نظر گرفتن علل این تحرکات نتیجه گرفت؛ چیزی که معمولا انجام می شود. این واقعیت که روسیه از

زمان جنگ کریمه بخش قابل توجهی از سه خانات بخارا، قوقند و خیوه را به خاک خود الحاق کرده است، به عنوان دلیلی بر سیاست طرح و نقشه ای تسلط بر کل آسیا مطرح می شود. با قدرت بسیار بیشتری می توان گفت که گسترش سلطه برتانیه در آسیا نتیجه یک سیاست دیرینه و سنتی اشغال آسیا است. در حالیکه هنوز کسی نمی داند چگونه گسترش حاکمیت برتانیه در هند و کشورهای مجاور صورت گرفت، چگونه می تواند به فکر متهم کردن دولت انگلیس به چنین طرحی باشد. پس چرا باید چنین اتهاماتی علیه روسیه مطرح شود؟ صرفاً به دلیل اینکه یک باور گسترده در اروپای غربی وجود دارد – و غالبا از بین بردن چنین ایده‌های غیرمنطقی فوق العاده سخت است – که چون روسیه با یک اراده واحد اداره می‌شود (چنین تصور می‌شود) و گام‌های سیاسی روسیه بدون تبلیغاتی برداشته می‌شود که در کشورهای مشروطه انجام می شود؛ یا دولت مردان روسیه تقریباً به گونه غیرطبیعی عاقل و ماهر اند و در آن جا یک سیاست سنتی و میراثی وجود دارد. چنین سیاستی در جاهای دیگر نیز به اندازه کافی دشوار خواهد بود و در روسیه وجود نداشت و ندارد.

در واقعیت امر، روسیه نه تنها در آسیا، بلکه در سایر امور شرقی و اروپایی با هیچ سیاستی هدایت نمی شود، مگر تا آنجا که شرایط تغییرات اوضاع سالانه و تقریباً روزانه حکم کند. اگر این در کل پذیرفته شود – نمی گویم درست یا حتی ممکن است – که روسیه هیچ سیاست خارجی نداشت، جز این که حامل دیدگاه های لحظوی سودمند باشد، وضعیت کنونی امور در اروپا و آسیا را به آسانی می توان درک کرد و از مشکلات اجتناب نمود.

بخشنامه شهزاده گورتچاکوف

بنابراین، به نظر می رسد طرح بخشنامه صادرشده توسط شهزاده گورتچاکوف پس از اشغال چیمکینت به عنوان اثبات احساس خراب دولت روسیه در تعامل با آسیای مرکزی بسیار ناعادلانه است. در شرایط عادی، گامی مانند اقدام روسیه در ۱۸۶۴ برای گسترش مرزهای خود و پرکردن شکاف‌ها در بین خطوط سیر دریا و سیبری، هیچ اظهارنظری

را برنمی انگیخت و نیازی به توضیح نداشت. اما انگلیس همیشه در مورد استقلال خانات آسیای مرکزی حسادت داشته است. مطبوعات انگلیس – با این احساس که معتقد بودند تسلط انگلیس ها بر هند ضعیف تر از آن چیزی است که واقعا هست – فورا زنگ خطر را به صدا درآوردند که این پیشروی گویا در جهت از دست رفتن آن امپراتوری بزرگ از دست انگلیس است. بنابراین، شاهزاده گورتچاکوف، بهترین کار را برای توضیح اهداف بخشنامه ای انجام داد که به سفارتخانه ها و هیئت های مختلف روسیه صادر کرده بود.

در آن بخشنامه شاهزاده دلایل واقعی پیشروی روسیه را بدون شک بیان کرد. او همچنین اظهار داشت که قصدی برای پیشروی بیشتر وجود ندارد، زیرا این کارزار صرفا برای جلوگیری از ضرورت کارزارهای بعدی انجام شده است. او گفت: «ما خود را در مواجهه با جامعه‌ای استوارتر، فشرده‌تر، کمتر ناآرام‌تر و سازمان‌یافته‌تر می‌یابیم و این با دقت جغرافیایی، محدودیت‌های را مشخص می‌کند که منافع و دلایل ما را برای پیشروی تعیین می‌کند و در جایی که باید توقف کنیم؛ زیرا از یک سو، هر گونه گسترش بیشتر حکومت ما از آن به بعد، ما را نه با جوامع بی‌ثبات، مانند قبایل مستقل کوچی، بلکه با دولت‌های منظم‌تر روبرو می سازد، تلاش‌های قابل‌توجه که ما را از الحاق به الحاق و به پیچیدگی‌های بی‌نهایت می‌کشاند. در حالی که از سوی دیگر، با داشتن چنین دولت/ایالت های همسایه، با وجود شرایط عقب مانده و بی ثباتی کنش سیاسی آن ها می توان مطمین بود که منافع مشترک و روابط منظم روزی جایگزین نابسامانی های خواهد شد که تاکنون مانع پیشرفت این کشورها شده است».

به نظر می رسد در این بخشنامه، هیچ دلیلی برای متهم کردن روسیه به دورویی وجود ندارد، زیرا چیزی در آن وجود ندارد که در آن زمان در کل باور نمی شد. کمبود بزرگ آن، این باور بود که مقامات مرکزی روسیه با سیستم حکومتی خاص و غالب می‌توانند تحرکات ژنرال‌های فرمانده را کنترول کنند و این تفکر که خانات آسیای مرکزی دولت‌های سازمان‌یافته اند که ممکن است با آن ها روابط سیاسی برقرار شود و اینکه آن ها مستدل

اند و یا به تعهدات/معاهدات خود احترام می گذارند. شاهزاده گورتچاکوف نمی دانست که ژنرال چرنایف، برخلاف دستورات، تابستان آینده حمله کرده و تاشکند را اشغال خواهد کرد. برای او همچنین در مورد ارزش کشور الحاق شده اطلاعات نادرست داده شد. با این حال، او یک چیز را به وضوح مشاهده کرد – با آنکه تلاش های لازم، بسیار کمتر از آن چیزی بود که او باید می کرد – گسترش بیشتر حکومت بر خانات از الحاق به الحاق و به پیچیدگی های بی نهایت منجر خواهد شد. اینکه برخی از این الحاقات چگونه ایجاد شد و برخی از این حملات چرا صورت گرفت، سعی خواهم کرد که آن ها را توضیح دهم.

قانون اساسی روسیه

من در بالا به ویژگی قانون اساسی دولت روسیه اشاره کردم. این تأثیر مهم تری بر سیاست آسیایی امپراتوری نسبت به آنچه عموماً تصور می شد، دارد. هر وزیری مستقل است و فقط در برابر امپراتور مسئول است؛ کابینه ای به مفهوم درست آن وجود ندارد و بنابراین نمی تواند سیاست واحدی وجود داشته باشد. شورای وزیران مسایل سیاسی را مورد بحث قرار نمی‌دهند، بلکه مسائل مربوط به جزئیات و حل آن به دو یا سه وزیر به گونه مشترک بستگی دارد. گاهی موضوعی آنقدر مهم تلقی می شود که کمیسیون ویژه ای برای بررسی و نتیجه گیری آن تعیین می شود که ممکن است مورد تایید امپراتور باشد یا نباشد. با این حال، حتی در این مورد، چون هر وزیر حق دارد شخصاً با امپراتور ملاقات کند و بتواند دلایل خود را برای اقدامات پیشنهادی توضیح دهد، تصمیم کمیسیون که حتی ممکن است در حال انجام باشد، کنار گذاشته می شود. نمونه بارز آن در تشکیل ناحیه نظامی ماورای کسپین رخ داد. طرح ایجاد این ناحیه هم مورد مخالفت شاهزاده گورتچاکوف و هم وزیر مالیه، یکی از جهت سیاسی و دیگری به دلایل مالی قرار گرفت و در کمیسیونی که مخصوص بررسی آن تعیین شده بود، با اکثریت قاطع رد شد. با این حال، نفوذ یکپارچه دیوک-بزرگ مایکل و وزیر جنگ آن قدر قوی بود که چند روز پس، مجوز امپراتوری برای این طرح را به دست آورد.

سران متعدد

از همین مثال مشخص می شود که امکان عملیاتی شدن اقداماتی وجود دارد، هرچند ممکن است برخلاف نظر و خواست وزارت خارجه باشد. اما این یک مورد مجزا نیست؛ چنین چیزها همیشه اتفاق می افتد. مشکل در چنین مواردی این است که در نهایت هیچ کسی مسئول نیست، حتی خود دولت؛ زیرا با هیچ سیاست ثابتی هدایت نمی شود. در حال حاضر پنج حاکم متمایز در استان های بزرگ آسیا وجود دارند که همه آنها دارای منافع متفاوت اند و برخی از آن ها در خصومت دایمی قرار دارند، حتی اگر روابط بد واقعی با یکدیگر نداشته باشند. همه آنها اسماً در مسائل نظامی به وزیر جنگ وابسته اند. همه عملا مستقل از وزارت خارجه اند. همه حق دارند شخصاً و به گونه مستقیم به امپراتور گزارش دهند و واقعاً هیچ مقام دیگری را تایید نمی کنند.

این ها **دیوک-بزرگ مایکل** برادر امپراتور و **ستوان/معاون قفقاز** و فرمانداران کل **اورنبورگ، ترکستان شرقی** و **سیبری غربی** اند. فرمانداران کل ترکستان شرقی و سیبری غربی به دلیل امور کولجه با مقامات چینی سروکار دارند و باوجود تلگراف و پست جاده، هر یک از آن ها سیاستی را دنبال می کنند که گاهی با یکدیگر و حتی از سفیر روسیه در پکن متفاوت است که تحت دستورات مستقیم وزارت خارجه عمل می کند. فرمانداران کل سیبری غربی، ترکستان و اورنبورگ روش های متفاوتی برای حکومت قرغیزها دارند که تقریباً به طور مساوی در بین سه استان تقسیم شده اند. ژنرال کریژانوفسکی و ژنرال کافمن، آن گونه که معروف است، به امور جلگه ها و خانات آسیای مرکزی با دیدگاه های کاملاً متفاوت و تقریباً آشتی ناپذیر نگاه می کنند. دیوک-بزرگ مایکل که اخیراً ناحیه ماوراءالنهر تحت تأثیر او قرار گرفته است، عقیده متفاوت دارد و در تشویش برای یافتن کاری برای ارتش بزرگی قرار دارد که تحت فرمان او قرار گرفته است و مکرراً پیشنهاداتی به وزارت جنگ ارایه می کند که به دلیل گزارش مشکلات خارجی آن، بنا بر توصیه شاهزاده گورتچاکوف، توسط امپراتور رد می شود. با این حال و تقریباً بدون استثنا، آنها صرفاً به تعویق می افتند و کاملاً ممنوع نیستند، زیرا می بینیم که دیوک-بزرگ

گاهی برنامه های خود را در مقیاس کوچکتر از آنچه در ابتدا در نظر داشت، انجام می دهد و هم برای پروژه های بزرگتر گام بر می دارد و ما می دانیم که دیوک-بزرگ و وزیر جنگ نفوذ زیادی بر امپراتور دارند.

ترس از اعتراض انگلیس

ترس از اعتراض انگلیس و پیچیدگی های سیاسی تأثیر زیادی بر سیاست روسیه در آسیا داشته است. وزارت امور خارجه به شدت از شیوه مداوم حرکت سربازان با سوالاتی در پارلمان روبرو می شود یا سفیر برتانیه به شاهزاده گورتچاکوف اشاره یا بیان کرده است تا دلایل اقدامات او را بداند، به شدت آزرده شده است و به گونه مکرر حرکات کاملاً بی‌اهمیت به دلیل ترس از اعتراضات انگلیس ممنوع شده است. این امر در مطبوعات روسیه بی توجه نبوده است.

کتابی که اخیراً در مورد آسیای مرکزی [«روسیه و انگلیس در آسیای مرکزی» توسط تیرینتیوف، پترزبورگ، ۱۸۷۵] منتشر شده است، می‌گوید: «این باعث شده است که ما تک تک حرکات خود را برای انگلیس توضیح دهیم، او را نسبت به مقاصد خود آرام کنیم و سیاست خود را مشخص کنیم. این نمی تواند تأثیری بر اعمال ما نگذارد که نشانی از بی تصمیمی باشد و ترس احتمالی از تشویش های بیهوده رقیب ما را نشان می دهد. آرزوی فرونشاندن ناباوری انگلیس ها و ترس از اعتراض آن ها باعث شده است که به بسیاری از موارد نقض حقوق بین الملل از سوی خیوه، بخارا و کاشغر از طریق انگشتان خود نگاه کنیم. انگلیس هرگز نیمی از این اشتباهات و توهین ها را اجازه نمی داد. اما اعتدال ما بیهوده بوده است. از نظر انگلیس‌ها، ما چیزی را نبرده‌ایم و اینکه انگلیس برای مدتی به ما باور کند و دوست شود، احساس صادقانه نیست».

طرح ها در باره هند

غیرممکن است باور کنیم که قصد قطعی از سوی دولت روسیه برای حمله بر هند یا حتی آماده کردن راه برای آن وجود داشته باشد و یا تمایلی برای اشغال هند موجود باشد. مردان جوان در ارتش ترکستان که یگانه فکرشان پیشروی و مدالگیری است، ممکن است گفتگوهای بلندی داشته باشند؛ اما مردانی که سیاست را کنترول می کنند، چنین فکری ندارند. آنچه ممکن است در صورت وقوع جنگ در بین روسیه و انگلیس در مورد سایر مسایل اتفاق بیفتد، گفتن آن سخت است. اگر روسیه می توانست راهی برای خود در هند باز کند، به آسانی می توانست انجام آن را توجیه کند؛ اما وضعیت امور روسیه در ترکستان به سختی به او اجازه می دهد تا سال های طولانی این کار را انجام دهد. فاصله ترکستان از روسیه اروپایی، ارتباطات بد و دشت ها و کوه‌های میان ترکستان و هند وجود دارد که چنین حرکت را بسیار دشوار و حتی غیرممکن می‌سازد. تنها خطری که از روسیه برای هند وجود دارد از طریق پارس است. تجربه ثابت کرده است که تمام تهاجمات به هند از طریق افغانستان صورت گرفته است و روسیه فقط از طریق پارس می تواند به افغانستان نزدیک شود [در این جا به وضوح فهمیده می شود که منظور از افغانستان، مناطق جنوب هندوکش است که مسیر پارس به هند را فراهم می‌سازد. نقشه ۲-۴ دیده شود. لعل زاد].

لشکرکشی پیشنهادی پاول

امپراتور پاول، به دلیل نفرت از انگلیس ها و همدردی با ناپلیون، در واقع پیشنهاد لشکرکشی به هند را کرد، اما نقشه او چنان وحشیانه بود که حتی ناپلیون هم به آن خندید. اندیشه او این بود که روسیه باید ۲۵ هزار سرباز منظم و ۲ هزار قزاق را در استراخان متمرکز کند. فرانسه هم باید ۳۵ هزار سرباز از بالای دانیوب به بحیره سیاه بفرستد تا آنها با کشتی به تگنروگ منتقل شوند و سپس به سمت ولگا حرکت کرده و به استراخان بروند. از آنجا هر دو لشکر به استرآباد بروند و انتظار می رفت که سپاهیان بتوانند در ۴۵ روز از آستراخان به اندوس برسند (نقشه ۳-۴ دیده شود).



نقشه ۲. بخارا، کابل و بلوچستان (۱۸۳۸)



نقشه ۳. پارس و کابل (سفرنامه جیمز فریزر در خراسان، ۱۸۲۵)



نقشه ۴. پارس، افغانستان و بخارا (مسیر فوریر، ۱۸۵۶)

پاول با امتناع ناپلیون از این لشکرکشی تصمیم گرفت آن را با وسایل خودش انجام دهد. اما او برای اینکه بار اشغال را بیش از حد بر دوش دولت نیاندازد، قصد داشت آن را از طریق قزاق های دان انجام دهد که هند را در نامه ۱۲ (۲۴) جنوری به ژنرال اورلوف، آتامان قزاق‌های دان تقدیم کرد که در آن گفته بود: «تمام ثروت هند پاداش شما برای این لشکرکشی خواهد بود». قزاق‌ها باید از اورنبورگ به خیوه و بخارا و از آنجا به اندوس راهپیمایی می‌کردند. چندین نامه دیگر با دستورات جدید ارسال شد و اورلوف قول داد که این سفر را انجام می دهد و آن را با موفقیت انجام می دهد. قزاق ها برای راهپیمایی آماده شدند که در اوایل ماه می تعیین شده بود، اما وقتی امپراتور پاول در شب ۲۳ مارچ به طور ناگهانی درگذشت، تغییر دولت کل برنامه را متوقف کرد.

در اوایل جنگ کریمه، طرح دیگری برای تهاجم بر هند توسط ژنرال دوهامل به امپراتور نیکلاس ارایه شد، اما توجه روسیه بیش از حد به آنچه در رودخانه دانیوب و کریمه می گذشت، متوجه بود. البته موفقیت چنین لشکرکشی بستگی به این دارد که کدام کشور در پارس برتری دارد، زیرا تنها با رضایت و همکاری فعال پارس است که چنین طرحی کوچکترین شانسی برای تحقق خواهد داشت.

منطقه بیطرف و سرحد افغان

نگرانی برای امنیت ملکیت‌های هند باعث شد تا انگلیس مذاکراتی در مورد آسیای مرکزی انجام دهد. این مذاکرات در اوایل ۱۸۶۹ توسط لارد کلاریندون آغاز شد که در کنفرانسی با بارون برونو، سفیر روسیه گفت، با آنکه دولت اعلیحضرت کوچکترین دلیلی برای هشدار در مورد پیشروی سریع روسیه در آسیای مرکزی ندارد، اما برای رفع هیجان و سوئ ظن افکار عمومی برتانیه و مطبوعات آن باید اقداماتی صورت گیرد. بنابراین، او آنچیزی را پیشنهاد کرد که بنام «منطقه بی‌طرف» معروف شد – یعنی یک نوار زمینی در بین متصرفات روسیه و هند وجود داشته باشد که بی‌طرفی آن توسط هر دو جانب تضمین شود. شاهزاده گورتچاکوف این پیشنهاد را با خوشی دریافت کرد و پیشنهاد کرد

که «افغانستان» به عنوان آن منطقه انتخاب شود. اما این با دیدگاه های دولت هند که به هیچ وجه مایل به بی طرفی افغانستان نبود – حداقل تا آنجا که به انگلیس مربوط می شد – مناسب به نظر نمی رسید.

متعاقباً، لارد کلاریندون در هایدلبرگ با شاهزاده گورتچاکوف گفتگوی در این زمینه داشت و بعد در پاییز همان سال آقای فورسایت به عنوان نماینده دولت هند از سنت پترزبورگ دیدار کرد و چندین کنفرانس با شاهزاده گورتچاکوف و سایر سایر وزرای روسیه انجام داد. مشخص شد که یک منطقه بی طرف به معنای دقیق آن غیرممکن است. اندیشه دولت هند در آن زمان این بود که در سرحدات هر کشور کمربندی از دولت های نیمه مستقل ایجاد کند، نزدیک ترین آن ها به هند – افغانستان، قلات و یارکند (کاشغر) – تحت نفوذ برتانیه قرار گیرند و دولت های دیگر در آن سوی اکسوس، به شمول بخارا و قوقند، تابع روسیه باشند. از آنجا که طرح دولت های مستقل یا نیمه مستقل نیز غیرممکن تلقی شد، به روسیه پیشنهاد نشد؛ اما پس از چندین کنفرانس به گونه اساسی موافقت شد که «افغانستان باید کاملاً خارج از حوزه نفوذ روسیه باشد و روسیه هیچ گونه دخالتی در آن نداشته باشد». در حالی که همه کشورهای شمال آن باید تحت نفوذ روسیه باشند و انگلیس نباید در آن جا دخالت کند.

یگانه مسئله ای که باید در مورد آن تصمیم گرفته می شد، «مرزهای واقعی افغانستان» بود. چنین توافق شد که تمام کشورهای که در زیر اثر شیرعلی خان و قبلاً در زیر حاکمیت دوست محمد بودند، باید به عنوان «افغانستان» در نظر گرفته شوند. پیشنهاد شد که یادداشت ها و مقالاتی در این مورد باید به ژنرال کافمن، به عنوان نزدیکترین فردی که قادر به قضاوت در مورد این سوال است، ارایه شود تا او بتواند به دولت روسیه گزارش دهد که مرزهای واقعی این کشور کجا باشد. موضوع ادامه پیدا کرد، زیرا هیچ گزارشی از جنرال کافمن دریافت نشد و به نظر می رسید، باوجود یادآوری موکد سر اندرو بوکانان در پاییز ۱۸۷۱، دریافت مرزهای واقعی افغانستان فوق العاده دشوار است.

سرانجام، در ۱۷ اکتوبر ۱۸۷۲، لارد گرانویل نامه ای به لارد آگوستوس لوفتوس برای ارتباط با دولت روسیه نوشت و در آن گفته شد، چون دولت انگلیس هیچ اطلاعاتی از روسیه دریافت نکرده است، مجبور شد مطابق به بهترین اطلاعات دست داشته تصمیم بگیرد و این مناطق را متعلق به امیر کابل بداند:

۱. بدخشان با نواحی واخان وابسته به آن، از سریکول (جهیل چوب) در شرق تا محل اتصال رود کوکچه با آکسوس (پنج) که مرز شمالی ولایت افغان را در سراسر وسعت آن تشکیل می دهد.

۲. ترکستان افغانی شامل نواحی قندز، خلم و بلخ که مرز شمالی آن خط اکسوس از محل اتصال رودخانه کوکچه تا پست خواجه صالح در جاده بزرگ بخارا به بلخ قرار دارد. هیچ چیزی توسط امیر افغان در ساحل چپ اکسوس در زیر خواجه صالح ادعا نمی شود.

۳. نواحی داخلی آقچه، سر پل، میمنه، شبرغان و اندخوی که آخری در شمال غرب کشور سرحد نهایی افغان خواهد بود، دشت فراتر از آن متعلق به قبایل مستقل ترکمن ها است.

۴. سرحد غربی افغان در بین توابع هرات و استان پارسی خراسان به خوبی شناخته شده است و نیازی به تعریف ندارد».

قدرت ژنرال کافمن

این مراسله پاسخی از شاهزاده گورتچاکوف همراه با گزارش ژنرال کافمن و یادداشتی از آقای استروف آورد که گفته بود، بدخشان و واخان تابع حکومت شیرعلی خان نیستند. از این رو شاهزاده گورتچاکوف با گنجاندن آنها در محدوده افغانستان مخالف بود. اما او متعاقباً اعتراض خود را به قول خودش برای جلب رضایت کابینه انگلیس پس گرفت و افزود: «ما بیشتر به رفتار حسن نیت تمایل داریم، زیرا دولت انگلیس متعهد می شود از

تمام نفوذ خود بر شیرعلی استفاده کند تا او را به حفظ نگرش صلح آمیز ترغیب کند و هم بر کنارگذاشتن همه اقدامات پافشاری نموده و از تجاوز یا اشغال بیشتر اجتناب کند. این نفوذ ضروری است. این نه تنها بر اساس برتری مادی و معنوی انگلیس، بلکه بر اساس یارانه های است که شیرعلی مدیون او است. در چنین شرایطی، ما تضمین واقعی برای حفظ صلح می بینیم».

وقتی این مکاتبات منتشر شد، هشداری در مورد تعهد انگلیس احساس شد که در آخرین بند یادداشت شاهزاده گورتچاکوف به طور ضمنی به آن اشاره کرده است تا رفتار مسالمت آمیز شیرعلی را حفظ کند و او را از هرگونه تجاوز یا اشغال بیشتر باز دارد. گفته شد که این بند، کشور انگلیس را متعهد به مداخله مسلحانه برای حفظ صلح می کند. آقای گلادستون در یک سخنرانی در پارلمان (۲۳ اپریل ۱۸۷۳) این مسئولیت را رد کرد و گفت که نفوذ انگلیس فقط باید از طریق مشاوره دوستانه اعمال شود. روس‌ها به این امر به‌عنوان انکار رسمی کل معامله از سوی دولت انگلیس نگاه کردند، زیرا آشکار بود که روسیه نقض‌ناپذیری قلمرو افغانستان را تضمین نمی‌کند، اگر انگلیس‌ها موافق نیستند که امیر را وادار به احترام به قلمرو آن سوی اکسوس کنند – سرزمینی که اکنون بخارا است، اما احتمالاً روزی روسی خواهد بود. «روزنامه رسمی» با اشاره به توضیحات آقای گلادستون گفت: «اگر انگلیس آزادی عمل خود را حفظ کرده است، روسیه نیز آزادی عمل خود را حفظ کرده است و در نتیجه دو دولت در واقع تعهدات نامناسبی را متعهد نشده اند که ممکن است باعث قراردادن آن ها در روابط نادرست شود». بنابراین، در واقعیت، موضوع دقیقاً در همان جایی باقی ماند که پیش از آغاز مذاکرات ۱۸۶۹ و ۱۸۷۲ بود، با این تفاوت که توافقی در مورد مرزهای افغانستان بدست آمد. روسیه حق دارد در صورت بروز مشکلات در اکسوس از آن عبور کند و سربازان و استان های شیرعلی را مجازات کند، مگر اینکه ترتیبات جدیدی اتخاذ گردد.

مشکلات انگلیس و روسیه

نگرش انگلیس نسبت به روسیه در قبال آسیای مرکزی را به سختی می توان رفتار محترمانه نامید. پرسش‌ها، اعتراض‌ها، درخواست‌ها برای توضیح و حتی تهدیدها – حداقل در روزنامه‌ها و مجلس – مدام وجود دارد، اما هیچ کاری انجام نمی‌شود. در مورد لشکرکشی به خیوه فریادهای بلند شد، اما وقتی اشغال به یک واقعیت تبدیل شد، همان مردان و همان روزنامه ها گفتند که هیچ آسیبی نرسیده است. دوباره فریادها و سوالاتی در مورد احتمال حرکت روسیه در کاشغر به وجود آمد. اکنون پس از اشغال قوقند، اشغال کاشغر نیز چندان نگران کننده به نظر نمی رسد. در حال حاضر چنین ناراحتی در مورد مرو وجود دارد و حزب روس-هراس تمام تلاش خود را به کار می اندازد تا نشان دهد که نباید به روس ها اجازه اشغال مرو داده شود و یا اگر گرفتند، باید هرات اشغال شود. به احتمال زیاد مرو توسط روس ها اشغال خواهد شد و به احتمال زیاد دولت انگلیس هیچ کاری نخواهد کرد. عاقلانه تر و باوقارتر آن است که به جای اینکه وزارت امور خارجه روسیه را در معرض آزار و اذیت های کوچک دایمی قرار دهیم، به روس ها اجازه دهیم تا به وضوح درک کنند که در حرکت های رو به جلوی خود نمی توانند از چه محدوده های عبور کنند. حالت سوئ ظن متقابل هیچ سودی برای روابط هیچ دولتی ندارد.

یکی از دلایل بزرگ پیشروی روسیه در آسیای مرکزی و یکی از بزرگترین مشکلاتی که وزارت خارجه مجبور به مقابله با آن بوده است، اختیارات کامل اعطا شده به ژنرال کافمن برای برقراری روابط سیاسی با کشورهای همسایه بوده است. هر دلیلی که در ابتدا برای این امر وجود داشت، اکنون که جاده های ارتباطات در نظم بهتری قرار دارند و تلگراف به تاشکند و خجند تکمیل شده است، سیاست ترکستان قطعاً باید کاملاً توسط دولت سنت پترزبورگ اداره شود. اما ژنرال کافمن این قدرت را به عنوان نور چشم خود می داند. بهترین دلایل برای این باور وجود دارد که جزئیات کامل و وضعیت واقعی روابط در بین خانات و تاشکند همیشه به دولت مرکزی ابلاغ نشده است و در برخی مواقع اجازه رسمی خواسته شده است، اما پس از لشکرکشی های نظامی توضیحاتی داده شده است.

سیاستی که در تاشکند غالب است، تا آنجا که می توان از سیاست سنت پترزبورگ متمایز کرد، سیاست کاملا شخصی است. آرزوی بزرگ فرماندار کل این است که نقش آرام بخشی در آسیای مرکزی ایفا کند. با این دیدگاه، معاهداتی با دولت های مختلف بسته شد – و رعایت نشد – به عقیده بسیاری – نه تنها در سنت پترزبورگ، بلکه حتی در تاشکند و کسانی که در خارج از کشور این تحرکات را دنبال می کردند – خانات اطراف را به رعیت تبدیل کردند. این حقیقت را می توان از جنگ آخر با قوقند دید. با فرض اینکه قوقند و بخارا هر دو کاملاً تحت سلطه و آماده اجرای تمام خواسته های دولت بودند، لشکرکشی غیرضروری به خیوه انجام شد، اما با یک لشکرکشی موفقانه، همه آن را تکمیل نمود و آخرین عناصر بی نظمی در آسیای مرکزی را سرکوب کرد.

کارمند سیاسی

یکی از پیامدهای این قدرت کامل، حفظ روابط سیاسی در جایی است که به درستی نباید روابط سیاسی وجود می داشت. زمانی که خانات یک بار با زور اسلحه ترسیده بودند، روس ها ممکن بود برگی از سیاست انگلیس در هندوستان بگیرند و کارمند-مقیم (دایمی) را در کنار هر خان نصب کنند که در واقع موقعیت آن ها نیمه سیاسی بوده باشد، اما وظایفش باید به کمک نگهبانانی از قزاق‌های بومی در اجرای دستورات فرماندار کل باشد.

با این حال، هیچ تلاشی برای چنین کاری انجام نشد. روس ها هرگز در هیچ یک از خانات، یک کارمند رسمی یا مخفی تعیین نکردند تا بتواند به آنها اطلاعات بدهد. آنها به گزارش های بخش داران و فرماندهان مرزها و هیئت های گهگاهی اعتماد کرده اند. اداره اسمی امور سیاسی تا پایان ۱۸۷۳ در دست آقای استروف، پسر ستاره شناس معروف و اکنون سفیر روسیه در ژاپن بود. آن ها از آن زمان توسط آقای واینبرگ، یکی از افراد وابسته به وزارت خارجه، اداره می شدند. روابط سیاسی با فرستادن گهگاهی هیئت های ویژه – غالباً بدون هیچ هدف خاصی جز تبادل تعارف – به قوقند، بخارا و حتی کاشغر حفظ شده است. این ماموریت ها اغلب، اما همیشه توسط کارمند سیاسی همراهی نمی

شود. علاوه بر این، دولت قوقند تا زمان سقوط خود در تاشکند یک فرستاده مقیم به نام میرزا حکیم، مردی کم شهرت در کشور خود، اما مورد علاقه خان داشت.

هدایا

روس‌ها شکایت می‌کنند که دولت شان در روابط سیاسی خود قاطعیت نشان نمی‌دهد، و نفوذی را که از قدرت واقعی خود برخوردار اند، ابراز نمی‌کند و کارمندان سیاسی و سایر نمایندگان را متهم می‌کنند که بیش از حد از آنچه که کاربرد آسیایی نامیده می‌شود، استفاده می کنند. یکی از این کاربردها هدیه دادن و هدیه گرفتن است. زمانی که روسیه برای اولین بار روابط خود با خانات را برقرار کرد و زمانی که خودش از نگاه ظاهری یک قدرت آسیایی بود، طبیعی بود که نظام هدایا باید حفظ می شد. با این حال، فوق العاده سنگین بود. خان ها برای به دست آوردن هدایای باشکوه از تزارها و هم برای پاداش دادن به افراد مورد علاقه خود با هزینه روسیه با فرستادن آن ها به مأموریت ها، آن را تأیید کردند. در نتیجه، لازم شد دستوری صادر شود که نمایندگان آسیایی را نمی توان بیش از یک بار در سه سال و تنها در شرایط خاص پذیرفت و روابط مستقیم در بین کشورها توسط حاکمان ولایات نزدیک برقرار شود.

وقتی روس ها با اشغال تاشکند با نزدیک ترین ولایات بخارا و قوقند روابط نزدیک برقرار کردند، اگر آداب و رسوم خود را رعایت می کردند و از دادن یا گرفتن هدایا خودداری می کردند، بسیار عاقلانه تر می بود. با الهام بخشیدن به خانات همسایه در آن زمان، حفظ جایگاه آن ها آسان بود. زیرا برای هدایا و هزینه های سفرا مبالغ بسیار زیادی لازم است. «فرماندار کل ترکستان برای این اهداف سالانه ۳۵ هزار روبل دریافت می کند. اما این مبلغ برای پوشش هزینه های واقعی برای پذیرایی سفرا و خرید هدایا کاملاً ناکافی است. در نتیجه، فرماندار کل مجبور شد هدایایی را که از یکی دریافت می‌کند به دیگری بدهد یا آن هدایا را بفروشد تا با پولی که از این طریق به دست می‌آید، برای خرید دیگری داده شود.

روش دوم بر روش اول ترجیح داده شد تا از حوادث پوچی که گفته می شود گاهی پیش می آمد، جلوگیری شود. مثلاً امیر بخارا در اسب‌های که برای او از قوقند فرستاده شده بود، همان اسپ های را شناخت که قبلاً به بیک تاشکند داده بود. این اسپ ها با تجملات زیبای خود موفق شدند چندین بار بروند و دوباره به اصطبل خود برگردند. اما اکنون نیز گاهی پیش می آید که جامه های که از هر طرف به تاشکند فرستاده می شود، مخلوط می شوند و به جای جامه های قوقندی، لباس های بخارایی را به بخارا می فرستند، طوری که مردم آنجا تصور می کنند که هدایا پذیرفته نشده است، بلکه برگردانده شده است. هر انسان درست فکری باید بپذیرد که این سیستم هدایا بسیار بد است. مبلغ معینی برای هدایا به مقامات بالاتر تعلق می گیرد که همه هزینه می شود، به اضافه مبالغ متغیری که از فروش هدایای دریافتی در مقابل دریافت می شود. اما باقیمانده این هدایا متعلق به بیت المال نیست، بلکه متعلق به مقامات است. طوری که عاشقان چنین چیزها بدون خرج کردن یک پیسه می توانند مجموعه های عالی را با هزینه دولت تشکیل بدهند.

هر کارمندی که به خانات فرستاده می شود، همان گونه است که فرماندار کل اجازه پول برای هدایا را دارد. مامور این روش را تکرار می کند و اگر ماهر باشد هرگز با دست خالی برنمی گردد. البته ماموریت‌ها در خانات عموماً به کارمندان سیاسی اختصاص دارد. این در انحصار او است. در مورد او، هدایا هیچ تناسبی با هدایای ندارد که به افراد دیگر داده می شود... به گونه مثال، خان قوقند، آقای استروف را به عنوان «تکسبه» یا فیلد مارشال ارتش قوقند انتساب کرد... و لباسی مخملی با قیطان‌های طلا و مزین با مروارید و سنگ‌های قیمتی به او داد. حتي مي گویند که تکسبه به شکل اجاره از زمین هاي «وقف» پول مي گیرد...» [«روسیه و انگلیس در آسیای مرکزی». تیرینتیوف، ص ۳۳۱ – ۳۳۲»].

با این سیستم از شان و اهمیت دولت روسیه کاسته می شود. یکی دیگر از کاربردهای که روس ها به طور ناخودآگاه با آن موافقت کرده اند، حضور در برابر خان ها و امیران

بومی با لباس های بومی است، مطابق با رسومی که بومیان هرگز ارزش واقعی آن را تقدیر نکرده اند، بلکه دلیلی بر ضعف روس ها می دانند و تمایل به حفظ روابط حسنه حتی با اعمالی که افتخار ملی را پایین می آورد.

در یک مورد، حتی یکی از اعضای ماموریت بخارا به قدری مشتاق انجام هر کاری بود که آن را مودبانه می دانست، طوری که هنگام خداحافظی دست امیر را بوسید، حالتی که احترام بخارایی ها برای ماموریت را افزایش نداد [«روس و انگلیس در آسیای مرکزی». تیرینتیوف. ص ۳۳۷].

فرستادگان پیشین روسیه

در زمان‌های سابق، فرستادگان روس به خود اجازه نمی‌دادند که اعمالی تا این حد تحقیرآمیز به حیثیت خود انجام دهند، چنانکه نمونه‌های که در مقاله پروفسور گریگوریف در پایان این جلد آمده است و به‌ویژه رفتار و حیثیت نام‌های خوخلوف، فرستاده روسیه به بخارا در ۱۶۲۰، برادران پاسوخین در ۱۶۶۹ و نیکیفوروف، فرستاده خیوه در ۱۸۴۱ داده شده است.

در قضاوت در مورد روش ها و نتایج سیاست روسیه در آسیا، شاید بتوان روابط روسیه با هر کشور را جداگانه مورد بررسی قرار داد.

اول – بخارا

روابط نامطلوب

روابط روسیه با بخارا همیشه خوشایندتر از سایر کشورهای آسیای مرکزی بود. حتی قبل از سلطنت پتر کبیر مبادله سفارتخانه ها صورت می گرفت که پس از آن زمان بیشتر شد

و تجارت کاروان تا اشغال تاشکند بدون محدودیت بود. سپس امیر بخارا موضع خصمانه گرفت و آقایان استروف، تاتارینوف و گلوخوفسکی، فرستادگان روسیه را که ژنرال چرنایف نزد او فرستاده بود، زندانی کرد و در تلافی آن، تمامی بازرگانان بخارایی در خطوط روسی دستگیر شدند. با این حال، او در نبرد ایرجار به قدری از ژنرال رومانوفسکی شکست خورد – که یکی از نتایج آن از دست دادن خجند بود – که فرستادگان را آزاد کرد و صلح نمود – اگرچه معاهده مشخصی امضا نشد. اساس یک معاهده توسط ژنرال کریژانوفسکی تهیه و توسط امپراتور تایید شد. ژنرال کافمن تغییرات خاصی در آن ایجاد کرد و عمدتا اصرار داشت که روابط باید منحصرا با فرماندار کل ترکستان ادامه یابد. در سپتمبر ۱۸۶۷، معاهد از طریق فرستاده بخارا برای امضا نزد امیر فرستاده شد. امیر به جاي تصویب معاهده، نماینده جدیدي با یک نامه فرستاد. در این زمان، ستوان سلوژنکو و سه سرباز توپخانه در جاده چیناز به جیزاخ توسط بخارایی ها اسیر شدند و سلوژنکو، با شکنجه و تهدید به مرگ، مجبور به پذیرفتن اسلام و مربی سپاهیان بخارا شد.

از این شرایط و از عمل نماینده معلوم شد که امیر واقعا آرزوی صلح نداشت، بلکه منتظر فرصتی بود تا دوباره بر روس ها حمله کند. ژنرال کافمن که در این وقت آمده بود، تقاضای جدیدی برای امیر فرستاد، بر تصویب فوری معاهده و آزادی سلوژنکو اصرار کرد. در ماه مارچ نامه ای از قوش-بیگی دریافت شد که در آن اطلاعاتی مبنی بر آزادی سلوژنکو و رفقایش منتشر شد، اما پاسخی طفره آمیز در مورد معاهده داد. در این وقت ناآرامی‌ها در سراسر سرحد بخارا آغاز شد، هرچند دلیل موجهی وجود دارد که این ناآرامی‌ها توسط امیر تحریک نشده بود، بلکه توسط دو گروه متخاصم که از او ناراضی بودند، به راه افتاده بود. رفتار طفره‌آمیز امیر و این اغتشاشات، علل فوری لشکرکشی بود که به اشغال سمرقند و الحاق ناحیه زرافشان پایان یافت.

درنگ امیر

من گزارشی این کارزار را در جلد اول ارایه کرده ام. اما جزئیاتی وجود دارد که ممکن است جالب باشد. امیر پیش از اینکه دوباره بخت خود را در رقابت با روس ها به خطر بیندازد، سعی کرد متحدانی به دست آورد، اما تلاش های برادرزاده اش، محمد فریساخ در کلکته و قسطنطنیه بی نتیجه بود و حتی خان قوقند به دلیل تمایل به تماشای چرخش وقایع و منتظر فرصت از کمک خودداری کرد. امیر برای بدست آوردن پول جنگ از دو مالیات فوق العاده بر بازرگانان و افزایش ارزش تنگه از ۶۴ چکه به ۱۳۲ چکه استفاده کرد. از آنجا که نقره قبلاً از گردش خارج شده بود، گردش تنگه به ۲۰۰ افزایش یافت. پیامد آن که توقف تجارت و پریشانی مردم بود، نارضایتی زیادی را بر انگیخت و ملاهای متعصب که مبلغی از درآمدهای شان به عنوان مدرس مساجد گرفته می شد خشمگین بودند، او را متهم به استفاده از پول برای مقاصد دیگری کردند و از این رو با شدت بیشتری بر اعلان جنگ مذهبی اصرار داشتند.

اما امیر همچنان بی اراده بود و اعلان جنگ را از یک مناسبت به مناسبت دیگر موکول کرد تا سرانجام در مناسبت بیرم قربان که او در حرم بهاالدین بود، قاضی ها و ملاهای پیشرو اعلامیه ای مبنی بر ضرورت جنگ مذهبی علیه روس ها نشر کردند. امیر در بازگشت به بخارا مورد بدرفتاری مردم قرار گرفت، فورا عقب نشینی کرد و به سمت شمال به هیژدوان رفت. ناآرامی ها در سمرقند به قدری زیاد بود که عثمان، فرمانده سربازان – یک قزاق فراری – مجبور شد برای سرکوب آن ها حرکت کند و ۶۲ نفر خود را در این کار از دست داد. امیر در هیژدوان با اطلاع از ماجرای نزدیک جیزاخ و فرار افغان ها به رهبری اسکندرخان، فوراً به کرمینه رفت و اعلان جنگ داد.

ژنرال کافمن در ابتدا قصد داشت استان سمرقند را با سپردن به سید خان، برادرزاده امیر، تبدیل به یک کشور نیمه مستقل کند، اما چون او را بیش از حد تحت تأثیر بیک‌های شهرسبز دید، از آن صرف نظر کرد و دو پیشنهاد به امیر داد. یکی از آنها این بود که او

(امیر) ۱۵۰ هزار طلا (۷۵۰ هزار لیر) بپردازد و سمرقند را پس بگیرد. دیگر اینکه او هزینه های جنگ را بپردازد – حدود ۱۸ هزار لیر – در حالی که سمرقند و ولایات آن به روسیه ملحق شود. هیچ یک از این پیشنهادات پذیرفته نشد. جنگ زیره-بولک به دنبال آن آمد که با شکست کامل امیر و عقب راندن سپاهیان شهرسبز از سمرقند به پایان رسید.

سپس امیر پیشنهاد تسلیم بدون قید و شرط داد و فقط خواستار گفتگو با امپراتور شد تا اجازه رفتن به مکه را بدست آورد. ژنرال کافمن این پیشنهاد را رد کرد و گفت که هرگز قصد وی از بین بردن خانات بخارا نبوده است. انگیزه امتناع او از مزایایی اشغال کل کشور برای روسیه یا حتی پذیرش این پیشنهاد و سپس بازگرداندن امیر به سلطنت به عنوان یک شاهزاده وابسته هرگز معلوم نشد، اما باید به خاطر داشت که کل کارزار در جهت نادیده گیری دستورات امپراتور بر عدم پیشروی بیشتر بود.

بنابراین، برای مظفر الدین، فقط مالیکت بخارا در غرب کته قورغن باقی ماند. وادی زرافشان تا آن نقطه به روسیه الحاق شد و در یک ماده محرمانه معاهده که در ۲۳ جون (۵ جولای) ۱۸۶۸ امضا شد، امیر خود را ملزم به پرداخت ۱۲۵ هزار طلا (۸۰ هزار لیر) در جریان یک سال کرد.

شورش کته توره

اشغال سمرقند و صلح فاجعه بار نارضایتی شدیدی را علیه امیر در میان رعایای او و به ویژه در میان گروههای افراطی مسلمان برانگیخت و پسر بزرگش، کته توره، وارث تاج و تخت بر ضد او اسلحه بر دست گرفت و اعلامیه ای صادر کرد که در آن پدرش به دلیل صلح با روسیه، کافر اعلام شد و دیگر لایق حکومت کردن نیست. کته توره در آن زمان در شهرسبز بود و امیر با ارتش خود به سوی چراغچی پیشروی کرد، به این امید که جوره بیک، پسرش را برای او بسپارد.

ژنرال کافمن برای نشان دادن روحیه دوستانه، در همان زمان به ژنرال آبراموف دستور داد تا در قره تپه، اورگوت و جام پیشروی کند تا به بیک های شهرسبز اجازه ندهد که به کته توره کمک واقعی برسانند. بنابراین، کته تیوره با ترکمن‌ها، قرغیزها، خیوه و صادق، رئیس مشهور قرغیز که نوراته را در دست داشت، وارد مذاکره شد و به کرمینه، جایی که او را بیک نامیدند، لشکر کشید. امیر که از این امر ترسیده بود، شمار کوچکی از سربازان را در چراغچی گذاشت و به بخارا بازگشت که چراغچی و قرشی فورا توسط کته توره تسخیر شدند. با این حال، نگرش روس ها جوره بیک را مجبور کرد که با ۴ هزار سرباز از قرشی عقب نشینی کند و از این رو تحرکات کته توره متوقف شد. امیر در این زمان از بخارا پیشروی کرد، صادق را در کرمینه شکست داد و قدرت خود را اعاده کرد. رئیس دیگر قرغیز به نام نظر با ۱۰ هزار سرباز ختیرچی را محاصره کرد و بخشی از نیروهایش از مرز جدید روسیه عبور کردند، اما آنها به سرعت عقب زده شدند. ترکمنان در نزدیکی شهر بخارا یورش های انجام دادند، طوری که امیر تقریبا محاصره شد.

روس ها سیاستی را دنبال کردند که چندین بار توسط آنها اتخاذ شد، اما همیشه با موفقیت همراه نبود. آنها فکر می کردند که برای منافع خود بهتر است یک حاکم ضعیف و نامحبوب را بر تخت بخارا نگه دارند، نه اینکه اجازه دهند پسرش که جوان و پرانرژی بود و برای دوستی بیش از حد با روسیه متهم نمی شد، او را سرنگون کند. بیم آن وجود داشت که کته توره در صورت پیروزی، معاهده ای را که پدرش بسته بود، الزام آور تشخیص ندهد.

روابط جدید

در این مقطع، ژنرال کافمن به منظور کمک فعالانه به امیر که در نهایت درخواست کمک کرده بود، لشکری به فرماندهی ژنرال آبراموف به قرشی فرستاد که فورا تسخیر شد. برای اثبات نیت صلح آمیز روس ها و تمایل صادقانه در کمک به او، نیروهای روس پس از دو روز عقب نشینی کردند و قرشی را به امیر تحویل دادند. امیر از این امر چنان

خشنود شد که از روس ها تقاضای فتح شهرسبز را کرد؛ بیک های آن شهر که از عملیات شناسایی روس ها تشویش داشتند، به خواست خود تسلیم شدند و موافقت کردند که به شهر یکوبک بازگردند. با این حال، امیر از پذیرش کته توره امتناع ورزید که به ژنرال آبراموف پناه برده و از او التماس کرده بود که او را با پدرش آشتی دهد که از این پس مطیعانه خدمت می کند. سپس امیر با عفو پسرش موافقت کرد، اما پسرش با احساس تردید در صداقت او، دوباره از روسیه درخواست حمایت کرد. او پس از دریافت اجازه برای رفتن به سمرقند در جاده پیچید، ختیرچی را اشغال نمود و در آنجا بسیاری از مخالفان خود را اعدام کرد. او سپس به سوی کرمینه حرکت کرد، اما چون امیر در پیش روی او بود، به این دلیل به نوراته و سپس به خیوه، افغانستان و سرانجام به کاشغر گریخت، جایی که به عنوان نیمه زندانی در قلعه ینگی حصار زندگی می کند.

این شرایط باعث شد که امیر نتواند سهمیه خود را به موقع پرداخت کند و به دلیل شایعاتی مبنی بر انتصاب یک فرماندار کل جدید با سیاست جدید به جای ژنرال کافمن و نابسامانی ها در جلگه های قرغیز که به نظر می رسید به طور جدی سلطه روسیه را تهدید می کند، باز هم به تأخیر افتاد. اما ناآرامی ها سرکوب شد، ژنرال کافمن بازگشت و سرانجام در ۱۸۷۰ آخرین سهمیه پرداخت شد. جدا از ابهاماتی که در مواد قرارداد وجود داشت یا نه، بخاراییها قطعاً فکر میکردند که سمرقند به آنها بازگردانده خواهد شد، زیرا آن ها از هر فرصتی برای طرح این سوال استفاده میکردند.

توره جان

در پاییز ۱۸۶۹ سید عبدالله فتاح خان، پسر کوچک و مورد علاقه امیر – که معمولاً به نام توره جان شناخته می شود – همراه با دو نفر از مقامات به سفارت سنت پترزبورگ فرستاده شد. باوجود اخطار دریافت شده از ژنرال کافمن مبنی بر این که هیئت نباید در مورد هیچ مسئله سیاسی با دولت مرکزی مذاکره کند، توره جان هنگام پذیرایی از او توسط امپراتور، درخواست امیر برای بازگشت سمرقند را به عمل آورد. امتناع قاطع امپراتور

به نظر نمی رسید که او را متقاعد کرده باشد که این درخواست اجابت نخواهد شد و او همچنان در تلاش بود تا در مورد این موضوع با دولتمردان سنت پترزبورگ گفتگو کند. در بازگشت از سفارت، توره جان دوباره در این مورد به ژنرال کافمن گفتگو کرد، اما بیهوده بود.[توره جان به عنوان ولیعهد امیر تعیین شده بود، متعاقبا در اثر یک بیماری درازمدت درگذشت. یک طبیب روسی از سمرقند نزدش فرستاده شد، اما نتوانست از بیماری او جلوگیری کند] احساس این موضوع در بین بخارایی ها به حدی بود که در چندین نوبت که سفارت های روسیه به بخارا رفتند، شایعاتی در آن شهر پخش شد که آنها برای اعاده استان زرافشان آمده اند. حتی زمانی که من در ۱۸۷۳ در بخارا بودم، در زمان لشکرکشی خیوه ای ها، سوالاتی از من پرسیده شد که آیا روس ها سرانجام قصد ندارند به توافق خود عمل کنند؟

تا لشکرکشی شهرسبز در ۱۸۷۰ هیچ چیز مهمی در روابط دو کشور رخ نداد، جز عملیات های شناسایی در ۱۸۶۹-۷۰ در قزل قوم، حل مشکل قراتیگین و شکست گروه دزدان بابان در قلمرو بخارا که همراه ۲۵ زندانی دیگر برای اعدام به مقامات بخارا تحویل داده شد.

پیش از بازگشت توره جان از سنت پترزبورگ شایعاتی در تاشکند شنیده می شد که امیر در حال مذاکره با خیوه ای ها و افغان ها برای لشکرکشی به روسیه است و از این رو سرهنگ نوسوویچ به بخارا فرستاده شد تا از آنچه در حال وقوع است، مطلع شود و امیر را از منش دوستانه روس ها مطمین سازد. او یک هیئت افغان را در آنجا پیدا کرد، اما امیر محتاط قبلاً پاسخی طفره‌آمیز به آنها داده بود که به راحتی می‌توان آن را به امتناع از ورود به برنامه‌های آنها تعبیر کرد.

مناسبات بعدی

در تابستان ۱۸۷۰ ژنرال آبراموف لشکرکشی اسکندر قول را برعهده گرفت که منجر به الحاق وادی بالای زرافشان شد. پس از آن، فورا تسخیر شهرسبز و اخراج جوره و بابابیك و تحویل کشور به امیر صورت گرفت [باید گفته شود که پس از اشغال شهرسبز، حیدر خواجه که استرداد او اسما خواسته شده بود، توسط مقامات روسی محاکمه و تبریه شد] که حاضر شد به هر يك از بيك هاي تبعيدي سالانه ۲ هزار روبل حقوق بازنشستگی بپردازد. با این حال، تعیین دقیق پرداخت ها بسیار دشوار بود و گاهی مدت ها تاخیر داشت. تسلیمی شهرسبز به امیر مانند قرشی که قبلا صورت گرفت، برخلاف میل مردم بومی و با وجود اعتراض آنها بود که ترجیح می دادند تحت حاکمیت روس ها باشند تا تحت حاکمیت مظفرالدین.

حاصلات خراب زراعتی در سال ۱۸۷۰ نه تنها باعث ناراحتی شدید، بلکه نارضایتی شدید در بین مردم شد و روس‌ها را متهم کردند که آب کافی برای آبیاری از زرافشان به قلمرو بخارا عبور نمی‌کند و هم فروش غلات را ممنوع کرده اند. در نتیجه، همانطور که در جای دیگر توضیح دادم، کمیسیون مشترکی برای تنظیم آب تعیین شد.

در ۱۸۷۱ اتفاقی رخ داد که به درستی توسط بسیاری به عنوان تحقیر حیثیت روسیه ارزیابی شد. بیک های که امیر به استان تازه تصاحب شده شهرسبز گماشته بود، تا حدودی با مردم آن کشور همدردی داشتند و از این رو محبوب بودند. آنها نمی توانستند فکر نکنند که مواضع آنها تا حد زیادی مدیون روس ها است. بنابراین، هنگامی که در ۱۸۷۱ ژنرال کافمن از سمرقند بازدید کرد، این بیک ها که یکی از آنها توختمیش نام داشت، برای ادای احترام به او به سمرقند آمدند و با ورود او به شهر در بازی ملی بایگه شرکت کردند. بر اساس آداب بخارا، افراد رده باید این کار را فقط در حضور حاکم قانونی خود انجام دهند. امیر با شنیدن این مطلب فوراً آنان را از مقام شان خلع کرد، دستور به مصادره اموال شان داد و آنها به سمرقند گریختند. اگرچه امیر بخارا هرگز از فراریان روسی دست

برنداشته بود، اما ژنرال کافمن که می‌خواست از هر طریق ممکن امیر را راضی سازد، به درخواست او اجابت کرد و دستور داد بیک‌ها را به بخارا بفرستند، اما ابراز امیدواری کرد که امیر تقصیر آن ها را خواهد بخشید. آن ها مدتی در تیبردجوی در تبعید بودند، اما متعاقباً به مقام مطلوب بازگردانده شدند.

دورویی امیر

روابط بخارا با پورتی [امپراتوری عثمانی، لعل زاد]، در نتیجه پذیرفته شدن عبدالحی در قسطنطنیه به عنوان فرستاده امیر باعث روابط سیاسی شد، در حالیکه که امیر رسماً قول داده بود از این پس از روابط مستقیم با سلطان خودداری کند. امیر باوجود مزایایی که از سفارت‌های دوستانه و سایر وسایلی که برای اطمینان از دوستی روس‌ها به او داده شده بود، در قلب خود آن ها را نمی‌پسندید، با آنکه تجربه‌اش از قدرت آن ها باعث می‌شد تا حد امکان از درگیری با آن ها اجتناب کند. با این حال، او هیچ تلاشی برای اجرای معاهده بازرگانی انجام نداد و بازرگانان روسی مجبور به پرداخت عوارض غیرقانونی اند (اگرچه بخشی از آن بازپرداخت شد). امیر باوجود درخواست‌های مکرر مقامات تاشکند، برای دو سال مبالغی را که به بیک‌های تبعیدی شهرسبز تعلق می‌گرفت، پرداخت نکرد. عجیب است که این درخواست‌ها به شکل اجباری انجام نشد، چون احتمالاً بیم آن می‌رفت که امیر در لشکرکشی خیوه دشمنی کند.

وقتی لشکرکشی خیوه شروع شد، در بخارا بیم عمومی بود که آن شهر را نیز در بر گیرد و بازرگانان حتی اموال خود را رها کردند و به سمرقند آمدند تا از خطر دور باشند. زمانی وحشت به حدی بود که مردم پیشنهاد کردند امیر را گرفته و به روس ها تحویل دهند. اما امیر نسبت به روس‌ها اظهار دوستی کرد، با آن ها در سرحد با پیام‌ها و هدایا ملاقات نمود و فرستاده‌ای را به لشکرکشی فرستاد. مقدار معینی آذوقه و شتر نیز عرضه کرد، اما به استثنای یک هدیه اندک، به قیمت های گرانی فروخته شد و اعطا نشد. او همچنین خود را آماده ساخت تا از هر شرایطی که برای خودش مطلوب است، استفاده کند. او در حالی که

سخنان نیکو و شترهای فرسوده برای روس ها می فرستاد، نیت و کیسه های خود را بر روی سه تن از سران ترکمن باز می کرد که بخارا را به مقصد خیوه ترک کردند. با این حال، مقامات روسی بهترین کار را کردند که به رفتار او چشمک بزنند و با اعطای نوار باریکی از کشور در ساحل راست اکسوس که در بین او و خیوه اختلاف داشت، به او پاداش دوستی و متانتی بدهند که او برای ایجاد قلعه روسی در خلاته در قلمرو بخارا می‌نگریست.

تجارت برده

در عهدنامه تجاری در مورد برده داری یا تجارت برده چیزی گفته نشده بود، اما به مقامات بخارا گفته شده بود که روس ها این تجارت شرم آور را قبول ندارند و خواهان توقف فوری آن اند. در نتیجه بخارایی ها به روس ها اعلام کردند که تجارت برده (در اینجا برده ها همه پارسی اند) به کلی متوقف شده است و خاک بر چشمان مقامات روسی می ریختند که به بخارا آمده بودند؛ طوری که کارمند سیاسی گزارشی به ژنرال کافمن در ۱۸۷۰ فرستاد و در آن اظهار داشت که پس از بررسی دقیق، متقاعد شده است که تجارت برده به دلیل رعایت درخواست و اصول روسیه کاملاً متوقف شده است. با این حال، بازرگانان که فرصت‌های بهتری برای مشاهدات داشتند، می‌دانستند که این کار با تمام قوت جریان دارد، اما گزارش‌های آن ها در تاشکند باور نشد. آقای پتروفسکی کارمند وزارت مالیه در ۱۸۷۲ در بخارا بود و با دیدن فروش بردگان پارسی در بازار، گزارش محکمی به ژنرال کافمن فرستاد، اما هیچ اثری از آن دیده نشد.

خریداری یک برده توسط من در بخارا هیجان خاصی در سمرقند و تاشکند ایجاد کرد، زیرا همزمان با آزاد کردن برده های پارسی توسط ژنرال کافمن در خیوه بود. این عمل توسط اکثر افراد رسمی و غیر رسمی مورد توجه قرار گرفت، زیرا گفته شد که من مدرک واقعی از وجود ترافیک ممنوع به دولت را ارایه کرده ام. برخی از طرفداران آشکار

فرماندار کل ناراض بودند و به اشتباه فکر کردند که اقدام من به عنوان کنایه علیه او بوده است.

معاهده ۱۸۷۳

آقای ستروف پس از پایان لشکرکشی خیوه، به منظور انعقاد قرارداد جدید به بخارا اعزام شد. این معاهده در ۲۸ سپتمبر (۱۰ اکتوبر) ۱۸۷۳ توسط امیر امضا شد و بندی در آن درج شد که به این شرح بود: «برای خشنودی امپراتور تمام روسیه و افزایش شکوه اعلیحضرت شاهنشاهی او، امیر سید مظفر دستور داده است که تجارت شرم آور انسان که خلاف قوانین انسانیت است از این پس در قلمرو بخارا منسوخ شود و بر این اساس سید مظفر شدیدترین احکام و دستورات را به همه بیک های خود و به تمام شهرهای سرحدی بخارا خواهد داد که برده ها را از کشورهای همسایه برای فروش به اتباع بخارا می آورند. دستور داده می شود که علاوه بر توقف تجارت برده، در صورتی که بر خلاف دستور حضرت امیر، برده برای فروش بیاورند، آنها از اربابان شان گرفته شوند و فوراً آزاد گردند».

متأسفانه، روس‌ها همیشه بستن معاهدات در آسیای مرکزی را آسان‌تر از اجرای آن‌ها می‌دانستند و من از روس‌ها و هم از بومیان اطلاعاتی دریافت کردم که از زمان این معاهده، تجارت برده افزایش یافته است، اما مانند زمانی که من در بخارا بودم، دیگر در بازار آزاد فروخته نمی شوند.

به موجب این معاهده همچنین مقرر شد که نوار زمینی در کرانه راست آمودریا از کوکرتلی تا میشیکلی و از آنجا تا مرز روسیه باید از خیوه گرفته و به بخارا داده شود؛ کشتی های بخار روسی و سایر کشتی ها باید حق حرکت در آمودریا را داشته باشند؛ روس ها باید اجازه داشته باشند که در کرانه بخارایی ها اسکله ها و انبارها بسازند و امنیت آنها بر عهده دولت بخارا باشد؛ تمام شهرها و روستاهای خانات باید بر روی تجارت روسیه باز

باشد؛ روس‌ها باید اجازه داشته باشند بدون مزاحمت به هر نقطه خانات سفر کنند، بدون اینکه عوارض دیگری، جز وضع مالیات ۲.۵ درصدی برای کالاهای متعلق به اتباع روسیه که صادراتی یا وارداتی باشد؛ بازرگانان روسی باید اجازه داشته باشند که کالاهای خود را از طریق بخارا بدون عوارض ترانزیت انتقال دهند؛ بازرگانان روسی باید اجازه داشته باشند که در همه شهرها کاروانسرا و کارمندان تجاری داشته باشند؛ تعاملات تجاری در بین روس ها و بخارایی ها باید مقدس تلقی شود؛ اتباع روس باید مجاز به استفاده از تمام شاخه‌های صنعتی مجاز شریعت باشند و باید اجازه خرید اموال غیرمنقول را داشته باشند؛ دولت بخارا نباید به هیچ کس اجازه ورود از خاک روسیه را بدهد، مگر اینکه مجوز خاصی از مقامات روسیه داشته باشد؛ امیر باید یک نماینده مقیم در تاشکند منصوب کند و دولت روسیه باید اجازه داشته باشد که یک نماینده مقیم در بخارا داشته باشد.

روس ها تاکنون از حقوقی که این معاهده به آنها اعطا شده است، استفاده بسیار کمی کرده اند، زیرا هیچ کشتی روسی تاکنون در آب های آمودریا در قلمرو بخارا حرکت نکرده است. هیچ افزایشی در تجارت روسیه صورت نگرفته است و هیچ کارمند روس هنوز برای اقامت در بخارا منصوب نشده است. نمی توان گفت که روابط دو کشور با این معاهده بهبود یافته است. برخلاف، در جریان جنگ قوقند در ۱۸۷۵، امیر مواظب فرصتی برای حمله به روس‌ها از سمت سمرقند بود و ژنرال آبراموف حرکت کاروان‌های روسی به بخارا را منع کرد، به این دلیل که امنیت آنها توسط دولت روسیه تضمین نمی شود.

اشغال بخارا – جز به منظور تسلط بر بزرگترین بازار آسیای مرکزی و پایان دادن به یک دولت مستقل و گاهی مسلمانان مشکل ساز – احتمالاً برای روس ها مزایایی مانند قوقند نخواهد داشت. کشاورزی کشور در وضعیت نامناسبی قرار دارد و آقای سوبولیف دلایل سنگینی برای اثبات اینکه مساحت زمین های قابل کشت در اثر هجوم بیابان به تدریج و به سرعت در حال کاهش است، می آورد. احتمالاً هیچ دلیلی وجود ندارد که پیش از

مرگ امیر به دنبال اشغال بخارا توسط روسیه باشیم که روس ها باوجود گلایه های بلند مردمش، او را احتمالاً همچنان بر تاج و تخت نگه می دارند.

دوم – افغانستان

عبدالرحمن خان

به نظر می رسد روابط روسیه با افغانستان پس از پناه بردن عبدالرحمن خان در خاک روسیه آغاز شده است. عبدالرحمن پیش از این درخواست مداخله روسیه در افغانستان را نموده بود و قول داده بود که آن را به حکومت روسیه تسلیم کند. پیشنهادات او رد شده بود. اما در نهایت، با دریافت اینکه در بخارا تحت نظارت بسیار شدید قرار دارد، چنین نوشت: «شما می‌دانید که کشور ما تحت حمایت انگلیس است. من به شما امید دارم، زیرا به خوبی می‌دانم که ملکیت‌های تزار سفید بسیار بزرگتر از ملکیت‌های فرانسه، آلمان و انگلیس در مجموع است. با رفتن نزد وزیر و مشهد و اطلاع در آنجا که ایران (پارس) تحت حمایت تزار سفید است، از طریق جلگه ترکمنان تیکه به اورگنچ (خیوه) آمدم تا به شما مراجعه کنم». عبدالرحمن تا این تاریخ [۷ (۱۹) فبروری ۱۸۷۰] پاسخی دریافت نکرده بود، چون قبلاً به سمرقند رفته بود. در این مورد، ژنرال کافمن به او وعده پذیرایی خوب داد، اما به او گفت که امیدی به کمک در برابر افغانستان نداشته باشد و دلیل آن را چنین بیان کرد: «حاکم کنونی افغانستان به عنوان حاکم قانونی آن کشور توسط انگلیس به رسمیت شناخته شده است که با ما دوست است و تا زمانی که او صلح را بر هم نزند و در سرحد بخارا شورشی برپا نکند، دلیلی ندارم که او را دشمن خود بدانم».

وقتی عبدالرحمن به تاشکند رسید، درخواست های جدید زیر را مطرح کرد: «اول، دریافت ۳ هزار تفنگ و ۷ توپ، حتی اگر از بخارایی ها گرفته شود؛ دوم، تشکیل یک سازمان نظامی متشکل از افغان ها و پارسی ها که قبلاً به بخارا آمده اند؛ سوم، کسب اجازه امیر

برای استقرار در کرکی یا شیرآباد جهت ارسال اعلامیه برای هوادارانش در افغانستان و چهارم، اجازه حفظ پیروانش».

جنرال کافمن از کمک به او کاملا خودداری کرد و به او اطلاع داد که هرگونه رابطه او با دوستانش در افغانستان برای مقامات روسیه ناخوشایند خواهد بود. اما پیروان خود را که شامل ۲۲۱ نفر است، می‌تواند در سمرقند نگه دارد، اگر بتواند با پولی که به او اختصاص داده شده، این کار را انجام دهد. از آنجا که پول ناکافی به نظر می رسید، عبدالرحمن متعاقباً بخش عمده ای از پیروانش را رخصت کرد. وزارت امور خارجه این تصمیم ژنرال کافمن را تأیید کرد و در نامه مورخ ۱۶ (۲۸) می، آقای استریموخوف، مدیر بخش آسیایی پیشنهاد کرد که شاید بهتر باشد عبدالرحمن را به داخل روسیه بفرستد تا از ایجاد مشکلات جلوگیری شود، «پس از تبادل نظر دوستانه با کابینه انگلیس در رابطه با امور آسیای مرکزی، دولت ما تلاش می کند هر چیزی را بدون اینکه مزیت واقعی برای ما داشته باشد و دلیلی بر تحریک بی اعتمادی باشد، حذف کند».

رابطه با شیرعلی

ژنرال کافمن این را فرصت مناسبی برای رفع هرگونه سوئ تفاهم و در عین حال ایجاد روابط دوستانه با امیر کابل دانست و بر همین اساس در ۱۰ (۲۲) مارچ ۱۸۷۰ در مورد استقبال خود از عبدالرحمن خان نامه ای به شیرعلی نوشت. او در این نامه می‌گوید: «قلمروهای تزار سفید در ترکستان و سرزمین‌های که اکنون تحت فرمان شما اند، مرز مشترکی ندارند. ما توسط خانات بخارا جدا شده ایم که حاکم آن سید مظفر با روسیه صلح کرده است و در دوستی و تحت حمایت امپراتور بزرگ همه روس ها است. بنابراین در بین ما هیچ سوئ تفاهمی وجود ندارد و ما، اگرچه همسایه های دور هستیم، باید در صلح و اتحاد زندگی کنیم. من قصد مداخله در امور داخلی افغانستان ندارم، هم به این دلیل که شما تحت حمایت دولت انگلیس هستید – و می دانید که با دولت تزار سفید دوستی و همسویی دارد – و هم به این دلیل که از جانب شما هیچ دخالتی در امور بخارا نمی بینم.

افغانستان و بخارا نباید هیچ وجه اشتراکی با هم داشته باشند و هر یک از این دو کشور باید زندگی خود را بگذرانند، بدون اینکه نگران کارهای همسایه باشند» [این متن و سایرین از کتاب در باره افغانستان از تیرینتیوف، ص ۱۵۴ – ۱۹۱ گرفته شده است. همچنان «اوراق پارلمانی در مورد آسیای مرکزی، ۱۸۷۳ دیده شود].

به نظر می رسد این نامه ژنرال کافمن با نظری که شاهزاده گورتچاکوف تقریباً در همان روز، یعنی ۱۸ (۳۰) مارچ به او ابراز کرده بود، مطابقت کامل داشته باشد که با توجه به تغییر محسوس افکار عمومی در نتیجه مبادله صادقانه نظرات در بین وزارتخانه و کابینه لندن، تدابیری برای جلوگیری از هرگونه گزارش نادرستی اتخاذ شد که ممکن است در آسیای مرکزی منتشر شود. اما بارون برانو در مراسله مورخ ۱۸ (۳۰) مارچ در نظر گرفت که نباید هیچ رابطه مستقیمی در بین جنرال کافمن و امیر افغانستان وجود داشته باشد و تمام این گونه مراسله ها باید از طریق سنت پترزبورگ ارسال شوند. در حالیکه ژنرال کافمن این را نقض اختیارات کاملی دانست که از امپراتور دریافت کرده بود و بنابراین توجهی به این پیشنهاد نکرد.

در این میان شورشی در افغانستان آغاز شد، زیرا بسیاری از رعایایش امیر را بیش از حد مطیع انگلیس‌ها می‌دانستند. روس ها هم از طریق مأموریت خود در تهران و هم از طریق نامه نگاری دوستان و طرفداران عبدالرحمن، اطلاعاتی از جریان وقایع دریافت کردند. پس از سرکوب این شورش، در اواخر اگست ۱۸۷۰، ژنرال کافمن پاسخ نامه خود را دریافت کرد. شیرعلی خان در این باره گفت: «وقتی از شما قول گرفتم که دولت روسیه به گونه پنهانی و آشکار به وسیله نیرو در امور افغانستان مداخله نخواهد کرد و دشمنان افغانستان از شما کمکی دریافت نخواهند کرد، فوق العاده خوشحال شدم». او سپس اظهار داشت که با دریافت نامه ژنرال کافمن با وایسرای هند مشورت کرده است، مقامات خود را از دخالت در امور همسایگان یا ایجاد مزاحمت برای آنها یا اجازه گروههای مسلح برای عبور و مرور از سرحد منع کرده است. امیر اضافه کرد: «همه این ها نه تنها توسط

من، بلکه با مشورت نماینده دولت انگلیس، وایسرای هند صورت گرفته است که روابط دوستانه در بین دولت او و تزار روس را به خوبی درک می کند. من از گفتگوی خود با او کاملاً به دوستی دو دولت اطمینان دارم و اکنون مطمین هستم که آرامش در امپراتوری من حاکم خواهد شد». قابل ذکر است که تمام نامه های ژنرال کافمن به شیرعلی همراه با ترجمه انگلیسی اند، برای راحتی بیشتر مقامات هندی که انتظار می رود به آن ها منتقل شود.

اسکندر خان

مکاتبات دیگری نیز با تمایل اسکندرخان، برادرزاده امیر برای بازگشت به کابل صورت گرفت [اسکندرخان در جریان مشکلات کشاله دار از افغانستان رانده شد و پیروان خود را در خدمت امیر بخارا قرار داده بود؛ اما به دلیل منازعه با عمربیک در سمرقند نزد روس ها رفت و خود را به آنها تسلیم کرد] ژنرال کافمن این را به امیر ابلاغ کرد و از او درخواست نمود که این شاهزاده را عفو کند و بپذیرد. امیر به آن پاسخ مثبت داد و ژنرال کافمن نیز به نوبه خود پایان جنگ داخلی در افغانستان را به او تبریک گفت. اسکندر خان به افغانستان باز نگشت، اما اجازه یافت به سنت پترزبورگ برود، در آنجا درجه سرهنگ دوم به او داده شد و با حقوق ۴ هزار روبل به حصرهای گارد وابسته شد. موقعیت او در آنجا عجیب بود، او به گونه منظم در خدمت در نظر گرفته نمی شد یا قادر به پیشروی نبود. در رنجش های این مقام، ناخوشایندی دیگری نیز اضافه شد که ناشی از رفتار پیروانش، رحم دل خان بود که به عنوان کادت در کاروان امپراتور پذیرفته شد. در یک بازرسی، رحم دل خان که در ترکستان خدمات خوبی انجام داده بود، توسط آجودان/یاور مورد لت و کوب قرار گرفت. اسکندرخان با طرفداری از دوستش خواهان عذرخواهی آجودان در پیشگاه سربازان شد. درگیری رخ داد و اسکندر برای فرمانده کاروان چالش فرستاد و او از پذیرش آن سرباز زد. اسکندر سپس اعلام کرد، اولین باری که او را در قصر ملاقات کند او را اهانت خواهد کرد. به همین دلیل او را برای شش روز در نگهبانی قرار دادند، در حالی که رحم دل خان نیز دستگیر و به قفقاز فرستاده

شد، هرچند متعاقباً فراخوانده شد. اسکندرخان فوراً استعفا داد، با سفارت انگلیس وارد مذاکره شد، به لندن رفت و در آنجا مورد استقبال دولت انگلیس قرار گرفت و بازنشستگی ناچیزی برای او تعیین کرد که هنوز در انگلیس به سر می برد. با توجه به نفوذ خانواده اسکندرخان و ظرفیت قابل توجه او باید متأسف بود که روس ها درک نکردند که او چقدر می توانست برای آنها مفید باشد.

ناآرامی های بدخشان

مقامات تاشکند به طور قابل توجهی از ناآرامی‌های بدخشان آزرده خاطر شدند که روس‌ها با توافق خود با انگلیس ها، آن را به حاکمیت شیرعلی واگذار کرده بودند. بومیان آن کشور حاضر به تسلیم شدن در برابر افغان ها نبودند و از زمانی که نیروهای افغان در ۱۸۷۳ به آنجا فرستاده شدند، تلاش های متعددی برای شورش عمدتا توسط حاکم پیشین کشور، جهاندار شاه صورت گرفت که توسط برادرزاده اش، محمود شاه برکنار شده بود. عبدالرحمن خان از زمانی که به سمرقند آمد با دختر جهاندارشاه ازدواج کرد و شیرعلی یکی از دخترانش را به عقد محمود شاه در آورد. بنابراین، این دشمنی قدیمی است که دوباره در این قلمرو کوچک جریان دارد. جهاندارشاه شغنان و کولاب را پایگاه تلاش های خود قرار داده است. اما گفته می شود که از زمان شکست آخرین لشکرکشی اش در اگست ۱۸۷۴ در میان ترکمن ها پناه گرفته است.[تیرینتیوف می گوید: امید می رود که این شورش ها تکرار شوند و ناآرامی ها در سایر ولایات، امیر کابل را مجبور خواهد کرد که سربازان خود را از بدخشان خارج سازد].